

سوگیری روایی در تاریخ‌نگاری شهری نقدی بر کتاب «داستان تهران»



فرونش مخلص

دکتری منظر شهری، پژوهشکده هنر، معماری و شهرسازی نظر، ایران.

چکیده

کتاب «داستان تهران» تلاشی است برای ارائه روایتی از تاریخ و هویت شهر تهران که بر دو محور اصلی «معیار طبیعی» و «معیار اجتماعی» استوار شده است. در این روایت، شکل‌گیری و تداوم حیات شهری تهران از یک سو با ارجاع به پیشینه زمین‌شناختی بسیار کهن منطقه و از سوی دیگر با تأکید بر تنوع اجتماعی و فرهنگی جمعیت شهر توضیح داده می‌شود. پرسش اساسی آن است که آیا چنین رویکردی توانسته است تصویری منسجم و مبتنی بر شواهد علمی از تاریخ شهری تهران ارائه دهد؟ یا آنکه در مسیر تبیین شهر به ساده‌سازی‌های مفهومی و روش‌شناختی انجامیده است؟

هدف این مقاله، بررسی انتقادی مبانی نظری و شواهد مورد استفاده در روایت «داستان تهران» است. در این راستا، دو معیار محوری کتاب از منظر معیار طبیعی و اجتماعی تحلیل می‌شوند. یافته‌های این نقد نشان می‌دهد که روایت طبیعی کتاب، با تأکید بر قدمت زمین‌شناختی منطقه، به نوعی «طبیعی‌سازی» تاریخ شهری می‌انجامد، در حالی که روایت اجتماعی آن با ساده‌سازی ساختارهای اجتماعی و نادیده گرفتن نقش عوامل اقتصادی، نهادی و سیاست‌های شهری، تبیینی تقلیل‌گرایانه از نابرابری‌ها و تحولات اجتماعی تهران ارائه می‌دهد. در نتیجه، هر دو معیار مورد استفاده در کتاب، اگرچه در سطح روایت داستانی جذاب هستند، اما در سطح تحلیل علمی با محدودیت‌های مفهومی روبه‌رو می‌شوند.

این مقاله با بررسی انتقادی ادعاهای مطرح‌شده در کتاب، بر ضرورت بهره‌گیری از رویکردهای میان‌رشته‌ای و تحلیل‌های مبتنی بر شواهد تاریخی و اجتماعی با نگاهی علمی در مطالعه تاریخ شهری تهران تأکید می‌کند.

واژگان کلیدی: نقد کتاب، شهر تهران، داستان تهران، سیدمحمد بهشتی.

آیا تقلیل تاریخ پیچیده شهری تهران به اسطوره‌سازی طبیعی و ساده‌سازی ساختارهای اجتماعی، می‌تواند تبیینی علمی و روش‌مند از تحولات این کلان‌شهر ارائه دهد؟ یا صرفاً به روایتی غیرمستند از تاریخ تقلیل می‌یابد؟

بیان مسئله

در دهه‌های اخیر، تاریخ‌نگاری شهری بر ضرورت تحلیل میان‌رشته‌ای شهرها تأکید کرده است. تحلیلی که در آن تحولات طبیعی، ساختارهای اجتماعی، فرایندهای اقتصادی و بسترهای تاریخی به‌صورت هم‌زمان و در پیوند با یکدیگر بررسی می‌شوند. در چنین رویکردی، شهر نه صرفاً محصول شرایط طبیعی و نه صرفاً نتیجه پویایی‌های اجتماعی تلقی می‌شود، بلکه به‌عنوان پدیده‌ای پیچیده در تعامل چندین سطح از فرایندهای طبیعی، نهادی و اجتماعی شکل می‌گیرد. از این منظر، هر روایتی از تاریخ یک شهر زمانی از اعتبار علمی برخوردار خواهد بود که بتواند میان این سطوح مختلف تحلیل، انسجام نظری و شواهد تجربی قابل اتکا برقرار کند.

منابع بسیاری در حوزه تحلیل تاریخی تهران در ابعاد مختلف شهرسازی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و... در حدود شش دهه گذشته نگارش شده است. علاوه بر آن سفرنامه‌های متعددی با رویکردهای مختلف از دوره تیموری تا قاجار به توصیف تهران پرداخته‌اند. علی‌رغم کاستی‌ها و نقصان‌های تحلیلی و تاریخ‌نگاری در منابع موجود، اطلاعات زیادی در خصوص تهران بر جای مانده که راهگشای محققان برای ارائه پژوهشی با پایه مطالعاتی قابل دفاع است.

کتاب «داستان تهران» نوشته سید محمد بهشتی، تلاشی برای ارائه روایتی کلان از تاریخ و هویت شهر تهران است که بر دو محور اصلی «معیار طبیعی» و «معیار اجتماعی» استوار شده است. در این چارچوب، نویسنده از یک سو با ارجاع به پیشینه زمین‌شناختی بسیار کهن منطقه، شکل‌گیری تهران را در بستری طبیعی و در پیوند با تحولات کلان زمین‌شناسی و اقلیمی تبیین می‌کند؛ و از سوی دیگر، با تأکید بر تنوع قومی و فرهنگی جمعیت شهر، تهران را به‌مثابه «ایران کوچک» معرفی می‌کند که در آن نمایندگان همه مناطق کشور حضور دارند. این دو رویکرد در ظاهر می‌کوشند تصویری جامع از پیوند طبیعت و جامعه در شکل‌گیری شهر ارائه دهند. با این حال، مسئله اصلی آن است که آیا این چارچوب توانسته است روایتی علمی، مبتنی بر شواهد و از نظر روش‌شناختی منسجم از تاریخ شهری تهران ارائه دهد؟

بررسی دقیق محتوای کتاب نشان می‌دهد که هر دو محور، با چالش‌هایی جدی روبه‌رو هستند. بر این اساس، مسئله این نقد آن است که نشان دهد چگونه روایت ارائه‌شده در «داستان تهران» در هر دو سطح طبیعی و اجتماعی، به‌رغم تلاش برای ارائه تصویری جامع از شهر، در عمل به سوی نوعی اسطوره‌سازی و خیال‌پردازی از بستر طبیعی و ساختار اجتماعی تهران گرایش پیدا می‌کند. از این رو، نقد حاضر می‌کوشد با بررسی انتقادی این دو محور، روشن سازد که تا چه اندازه چارچوب مفهومی کتاب با داده‌های علمی موجود در حوزه زمین‌شناسی، تاریخ شهری و جامعه‌شناسی شهر سازگار است و آیا این روایت می‌تواند مبنایی معتبر برای فهم تاریخی و اجتماعی تهران فراهم کند یا خیر.

معیار طبیعی: شکاف مقیاس و اسطوره‌سازی «طبیعت» در تاریخ تهران

یکی از محورهای اصلی در روایت کتاب «داستان تهران»، «معیار طبیعی» است و تلاش میکند جایگاه و هویت شهر تهران بر مبنای ویژگی‌های طبیعی و جغرافیایی آن توضیح داده شود. نویسندگان کتاب، فصل نخست را با عنوان «تهران در بستر جهان» آغاز می‌کند و دو پرسش محوری را مطرح می‌سازد: «تهران کجاست؟» و «تهرانی چه کسانی هستند؟».

طرح چنین پرسش‌هایی می‌تواند در چارچوب مطالعات تاریخ شهری نقطه آغاز مناسبی برای بررسی جایگاه یک شهر در بستر جغرافیایی و تاریخی آن باشد. با این حال، بررسی محتوای فصل نشان می‌دهد که روایت ارائه‌شده در عمل از مسیر طرح‌شده فاصله می‌گیرد و در نهایت پاسخی روشن و مستدل به این دو پرسش بنیادی ارائه نمی‌دهد.

در بخش‌های ابتدایی فصل، نویسندگان با ارجاع به تاریخ جغرافیایی جهان به موضوعاتی همچون سرگذشت انسان و جانوران در عصر یخبندان و جابه‌جایی آن‌ها در سطح کره زمین اشاره می‌کند. همچنین تأکید قابل توجهی بر نقش دریاها و ارتباط آن‌ها با تحولات جهانی دیده می‌شود. هرچند پرداختن به زمینه‌های کلان جغرافیایی می‌تواند در برخی موارد به فهم موقعیت مناطق مختلف کمک کند، اما در این فصل چنین مباحثی بدون پیوند تحلیلی روشن با موضوع اصلی یعنی جایگاه جغرافیایی تهران مطرح شده‌اند. در واقع، آنچه در نهایت از جایگاه ایران و تهران در این بستر جهانی ارائه می‌شود، عمدتاً به دو تصویر محدود می‌شود: نخست تصویری از موقعیت تهران در دشت تهران و دوم نقشه‌ای که ایران را به‌عنوان گذرگاه ارتباطی در مهاجرت‌های انسانی نشان می‌دهد. با وجود این، متن کتاب ارتباط تحلیلی روشنی میان این داده‌ها و پرسش‌های آغازین برقرار نمی‌کند و در نتیجه روایت فصل از انسجام مفهومی لازم برخوردار نیست. در مطالعات جغرافیای طبیعی و زمین‌ساختی، بررسی تحولات زمین‌شناسی یک منطقه معمولاً بر پایه تحلیل دقیق فرآیندهای تکتونیکی، چین‌خوردگی‌ها و پدیده‌های کوه‌زایی انجام می‌شود. نظریه‌هایی که در آغاز قرن بیستم توسط پژوهشگرانی مانند فرانک تایلور (۱۹۰۸) و آلفرد واگنر (۱۹۱۲) درباره جابه‌جایی قاره‌ها و شکل‌گیری ساختارهای زمین

در میان مجموعه گسترده پژوهش‌های تاریخی و شهری درباره تهران، کتاب «داستان تهران» را نمی‌توان به‌عنوان منبعی معتبر برای تحلیل علمی تاریخ شهر مورد استناد قرار داد. مطالعه تاریخ تهران نیازمند مطالعه سیستمی است که بر پایه استفاده دقیق از منابع مختلف تاریخی و علمی و نیز تحلیل‌های نظری در حوزه جامعه‌شناسی شهری شکل گیرد. تنها در چنین چارچوبی است که می‌توان روایتی منسجم و مبتنی بر شواهد از تحولات پیچیده شهری تهران ارائه داد؛ روایتی که نه در دام اسطوره‌سازی از گذشته طبیعی شهر گرفتار شود و نه پیچیدگی‌های اجتماعی آن را به تبیین‌هایی خیالی و تقلیل‌گرایانه فروبکاهد.

مطرح شد، بعدها مبنای بسیاری از مطالعات زمین‌ساختی قرار گرفت. در این چارچوب، بررسی شکل‌گیری رشته‌کوه‌ها، گسل‌ها و ساختارهای زمین‌ریخت‌شناسی از عناصر اساسی در فهم تاریخ طبیعی یک منطقه به شمار می‌آید. با این حال، در روایت کتاب، اشاره به چنین مباحثی بیشتر در سطح کلی و توصیفی باقی می‌ماند و به تحلیل دقیق ویژگی‌های زمین‌شناسی دشت تهران منجر نمی‌شود.

در فصل دوم با عنوان «تهران در بستر ایران» و فصل سوم با عنوان «طبیعت تهران»، نویسنده تلاش می‌کند با ارجاع به برخی مفاهیم زمین‌شناسی، شکل‌گیری ساختارهای طبیعی ایران و به‌ویژه ناحیه شمالی فلات ایران را توضیح دهد. در این بخش‌ها به خمیدگی صفحه اوراسیا در دریای مازندران و فشارهای زمین‌ساختی وارد بر فلات ایران اشاره می‌شود و این تحولات به‌عنوان یکی از عوامل شکل‌گیری چین‌خوردگی‌ها و گسل‌های متعدد در ایران معرفی می‌گردند. همچنین در ادامه بیان می‌شود که رشته‌کوه‌های البرز بخشی از مرز جنوبی آخرین عصر یخبندان در حدود ۱۳۰ هزار سال پیش بوده‌اند و زمین‌های آبرفتی دشت تهران حاصل سیلاب‌های ناشی از ذوب یخ‌های این کوهستان هستند.

اگرچه اشاره به این تحولات می‌تواند برای توضیح ویژگی‌های طبیعی منطقه مفید باشد، اما بررسی دقیق‌تر منابع زمین‌شناسی نشان می‌دهد که برخی از این توضیحات نیازمند دقت و تفکیک بیشتری است. بر اساس پژوهش‌های زمین‌شناسی درباره ساختار ایران، از جمله مطالعات حسن نبوی در کتاب «دیاچه‌ای بر زمین‌شناسی ایران» و تحقیقات پژوهشگرانی مانند ریبِن (Rieben) در فاصله سال‌های ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۶، چینه‌ها و رسوبات زمین‌شناسی ایران در چهار دوره اصلی طبقه‌بندی شده‌اند. در این چارچوب، رشته‌کوه البرز که بخش‌های شمالی تهران را در بر می‌گیرد عمدتاً متعلق به رسوبات دوره سوم زمین‌شناسی است، در حالی که دشت تهران بر روی نهشته‌های آبرفتی دوره چهارم قرار گرفته است که قدمت آن‌ها حدود یک میلیون سال برآورد می‌شود (نبوی، ۱۳۵۵: ۹۴).

در واقع، شکل‌گیری زمین‌های آبرفتی دشت تهران نتیجه مجموعه‌ای از فرآیندهای زمین‌ریخت‌شناختی از جمله فرسایش چینه‌های البرز، جابه‌جایی گسل‌ها و رسوب‌گذاری رودخانه‌ها در طول زمان است. این رسوبات در نواحی مختلف دشت تهران توزیع متفاوتی دارند. برای مثال، رسوبات ناشی از سیلاب‌ها و فرآیندهای یخچالی بیشتر در ناحیه تپه‌ای شمال تهران، از جمله ارتفاعات شمیران، دزاشیب، سعادت‌آباد و عباس‌آباد تمرکز یافته‌اند، و بخش‌های مرکزی و جنوبی تهران در ناحیه دشت و پایین‌تر از این رسوبات قرار دارند. چنین تفکیکی نشان می‌دهد که ساختار زمین‌شناسی تهران پیچیده‌تر از آن است که صرفاً با ارجاع کلی به ذوب یخچال‌های البرز توضیح داده شود (بربریان و همکاران، ۱۳۶۴).

در ادامه بحث درباره طبیعت تهران، «بهشتی» بر ویژگی قنات‌های این منطقه تأکید و آن‌ها را به‌عنوان نمونه‌ای از خاص‌بودن تهران در میان مناطق ایران معرفی می‌کند. در این روایت بیان می‌شود که قنات‌های تهران برخلاف قنات‌های مناطق مرکزی و جنوبی ایران از آب چشمه‌های موجود در لایه‌های آبرفتی تغذیه می‌شوند و از این رو نوعی الگوی متمایز از قنات در ایران به شمار می‌آیند.

با این حال، بررسی اصول علمی مربوط به فناوری قنات نشان می‌دهد که چنین تفکیکی چندان دقیق نیست. در واقع، تمامی قنات‌ها در ایران بر مبنای بهره‌برداری از سفره‌های آب

زیرزمینی شکل گرفته‌اند و تفاوت در منشأ تغذیه این سفره‌ها، خواه ناشی از نفوذ آب باران، ذوب برف یا جریان‌های زیرسطحی، تغییری در ماهیت سازوکار قنات ایجاد نمی‌کند. بنابراین، نمی‌توان صرف تفاوت در شرایط هیدروژئولوژیک منطقه را دلیلی برای معرفی قنات‌های تهران به‌عنوان پدیده‌ای کاملاً متمایز یا ابداعی نوین در سنت قنات ایرانی دانست.

بخش دیگری از استدلال نویسنده برای تأکید بر خاص‌بودن تهران به برخی ویژگی‌های اقلیمی منطقه اشاره دارد. در این میان، به نقل از خاطرات روزانه ناصرالدین‌شاه قاجار از پدیده «کلاهک ابری» بر فراز کوه دماوند یاد می‌شود؛ پدیده‌ای که از آن برای پیش‌بینی وضعیت هوا استفاده می‌شده است. نویسنده این ویژگی را به‌عنوان نشانه‌ای از جایگاه خاص تهران در میان مناطق ایران مطرح می‌کند و همچنین از وجود حدود ۳۰۰ منطقه زیستی در دامنه‌های البرز یاد می‌کند که کوه دماوند بر آن‌ها مشرف است. با این حال، چنین پدیده‌هایی محدود به شهر تهران نبوده و در بسیاری از مناطق کوهستانی البرز، از جمله روستاها و نواحی گسترده شمیرانات، شناخته شده‌اند. استفاده از نشانه‌های اقلیمی برای پیش‌بینی وضعیت هوا نیز در میان جوامع محلی مناطق کوهستانی امری رایج بوده است. از این رو، طرح این موضوع به‌عنوان شاهدهی بر ویژگی‌های منحصر‌به‌فرد شهر تهران نیازمند استدلال دقیق‌تر و مستندتری است.

در مجموع، بررسی بخش‌های مرتبط با «معیار طبیعی» در کتاب نشان می‌دهد که گرچه نویسنده تلاش کرده است با ارجاع به عناصر طبیعی و جغرافیایی به تبیین جایگاه تهران بپردازد، اما این تحلیل‌ها در بسیاری از موارد با بزرگ‌نمایی نقش عوامل طبیعی و در عین حال با کمبود دقت علمی در استفاده از داده‌های زمین‌شناسی و جغرافیایی همراه است. از سوی دیگر، تأکید بیش از حد بر ویژگی‌های طبیعی به‌عنوان عامل تعیین‌کننده در شکل‌گیری و اهمیت شهر تهران، می‌تواند موجب نادیده گرفتن عوامل تاریخی و سیاسی مؤثر در تحول این شهر شود.

در واقع، بررسی تاریخی شکل‌گیری تهران نشان می‌دهد که انتخاب این شهر به‌عنوان پایتخت، به‌ویژه از دوره قاجار به بعد، بیش از آن‌که حاصل ویژگی‌های طبیعی منحصر به فرد آن باشد، تحت تأثیر ملاحظات سیاسی، نظامی و اجتماعی قرار داشته است. بنابراین، در تحلیل چرایی اهمیت و رشد یک شهر، لازم است مجموعه‌ای از عوامل طبیعی، تاریخی، سیاسی، اجتماعی و ساختاری به‌صورت متوازن مورد بررسی قرار گیرد. تنها در چنین چارچوبی می‌توان تصویری دقیق‌تر و مبتنی بر شواهد از فرآیندهای شکل‌دهنده شهر تهران ارائه داد.

معیار اجتماعی: از «ایران کوچک» تا دوگانه‌ی «شهر تبار / روستاتبار»

از فصل پنجم تا فصل هشتم کتاب «داستان تهران»، تمرکز بر ابعاد اجتماعی شهر تهران معطوف می‌شود. در این بخش‌ها نویسنده تلاش می‌کند ساختار اجتماعی و فرهنگی شهر را توضیح دهد و برای این منظور مفهومی با عنوان «ایران کوچک» را به‌عنوان یکی از ویژگی‌های اصلی تهران مطرح می‌کند. بر اساس این روایت، ارزش و اهمیت تهران در آن است که تنوع فرهنگی و اجتماعی سراسر ایران در این شهر گرد آمده و گروه‌هایی از مناطق مختلف کشور در آن حضور دارند. چنین ایده‌ای در ظاهر می‌تواند به‌عنوان چارچوبی برای فهم تنوع جمعیتی تهران مورد توجه قرار گیرد، زیرا بسیاری از کلان‌شهرهای جهان نیز

به واسطه مهاجرت‌های گسترده، ترکیبی از فرهنگ‌ها و هویت‌های مختلف را در خود جای داده‌اند. با این حال، بررسی دقیق‌تر استدلال‌های مطرح‌شده در کتاب نشان می‌دهد که مفهوم «ایران کوچک» در این اثر، با تناقض‌های تاریخی و تحلیلی همراه است و در مواردی نیز به نوعی بزرگ‌نمایی یا خیال‌پردازی تحولات اجتماعی شهر منجر شده است.

● تهران به مثابه «ایران کوچک»

یکی از نخستین مسائل در این زمینه به نحوه استفاده از داده‌های تاریخی مربوط می‌شود. در بخشی از کتاب به آماری از وزارت کشور در سال ۱۳۳۵ اشاره می‌شود که بر اساس آن حدود ۱۳۵ هزار روستا در ایران وجود داشته و با احتساب شهرها و قصبات، نزدیک به ۱۴۰ هزار نقطه بالقوه قابل زیست در کشور شناسایی شده است. سپس در ادامه بیان می‌شود که از زمان انتخاب تهران به عنوان پایتخت ایران، همه این تنوع فرهنگی نمایندگان خود را به تهران فرستاده‌اند. در همین روایت کوتاه می‌توان نوعی ناهماهنگی زمانی را مشاهده کرد. داده‌ای که برای توصیف گستره سکونتگاه‌های ایران به کار رفته، مربوط به دوره پهلوی دوم است، در حالی که تعمیم آن به دوره‌های بسیار پیشین، از جمله دوره‌ای که در کتاب به عنوان آغاز پایتختی تهران دوره اول قاجار (زمانمرداری آقامحمدخان قاجار) ذکر شده است.

چنین جابه‌جایی زمانی، که در مطالعات تاریخی با عنوان «زمان‌پریشی» شناخته می‌شود، می‌تواند به شکل‌گیری برداشت‌هایی نادرست از گذشته منجر شود، زیرا ساختار جمعیتی و شبکه سکونتگاهی ایران در دوره‌های مختلف تاریخی تفاوت‌های اساسی با یکدیگر داشته‌اند. تصویر «ایران کوچک از همان آغاز پایتختی» بیش از آن‌که توصیف تاریخی باشد، برساخته‌ای نمادین و اغراق‌آمیز است. روایتی که می‌کوشد پایتخت را به عنوان «آینه‌ی تمام‌نمای ایران» تثبیت کند، بی‌آن‌که شواهد طولی (در زمان) برای این ادعا ارائه کند. از نظر نظری، «شهر ملی» شدن، محصول روندهای تدریجی و تضادآمیز است، نه رقم خوردن ناگهانی در لحظه انتخاب پایتخت.

● دوگانه «شهرتبار» و «روستاتبار»: تقلیل‌گرایی در تحلیل اجتماعی

مفهوم «ایران کوچک» در بخش‌های مختلف کتاب به شکل‌های متفاوت و گاه متناقضی تفسیر شده است. در ابتدای این روایت، شکل‌گیری چنین تنوعی به دوره‌های آغازین پایتختی تهران نسبت داده می‌شود و به عنوان یکی از ویژگی‌های مثبت و ارزشمند شهر معرفی می‌گردد. اما در ادامه، نویسنده این وضعیت را نتیجه تحولات اجتماعی پس از سال ۱۳۴۲ و پیامدهای اصلاحات ارضی می‌داند؛ تحولی که به گفته او موجب افزایش مهاجرت‌های روستایی به تهران شد. می‌نویسد: «تهران از ابتدا محلی مهاجرپذیر بوده است. مشخصه اصلی پدیده مهاجرت به تهران تا سال ۱۳۴۲ آن است که محل مراجعه تمام تنوع فرهنگی، جامعه شهرنشینی کشور بود. تا این دوره، همه، تبار شهرنشینی داشته‌اند. پس از سال ۱۳۴۲، با اصلاحات ارضی این روند دگرگون شد. مهاجرین، تبار شهری، روستایی و عشایری داشته‌اند و کم‌کم تهران، یک ایران کوچک شد.»

در ادامه این بحث، نویسنده برای تحلیل ترکیب اجتماعی تهران از دوگانه‌ای با عنوان «شهرتبار» و «روستاتبار» استفاده می‌کند. در این چارچوب، جامعه شهری تهران به دو گروه اصلی تقسیم می‌شود: گروهی که به‌طور تاریخی در محیط‌های شهری زیست‌اند و گروهی که از مناطق روستایی یا عشایری به شهر مهاجرت کرده‌اند. برخی از مسائل فرهنگی

و اجتماعی تهران را به حضور جمعیت «روستاتبار» نسبت می‌دهد و معتقد است که این گروه‌ها به دلیل پیشینه اجتماعی خود، با فرهنگ شهرنشینی مدرن سازگاری کامل ندارند. «نتیجه هجوم یکباره افرادی با مناسبات عینی روستایی به فضای اعتباری و قراردادی شهر است. پیشبرد امور در شهر، ناگزیر از مناسبات اعتباری مدنی است. در حالی که درکی از فرهنگ اعتباری و قراردادی شهر ندارند. چون در فرهنگ روستایی هر چه وجه عینی و ملموس داشته باشد، معتبر است...».

بدین ترتیب، مفهومی که در ابتدا به‌عنوان نمادی از تنوع فرهنگی و غنای اجتماعی شهر مطرح شده بود، در بخش‌های پایانی کتاب به عاملی مسئله‌ساز در ساختار اجتماعی تهران تبدیل می‌شود. این جابه‌جایی معنایی بدون ارائه چارچوب تحلیلی روشن، موجب می‌شود مفهوم «ایران کوچک» در متن کتاب از انسجام نظری لازم برخوردار نباشد و بیشتر به یک روایت احساسی نزدیک است تا روایتی علمی.

در بخشی از کتاب نیز بیان می‌شود که بسیاری از ساکنان امروز تهران نسل سوم مهاجران روستایی هستند که هنوز به‌طور کامل در فرهنگ شهری ادغام نشده‌اند، هرچند تمایل به شهرنشینی در آن‌ها افزایش یافته است.

نگاه نویسنده برآمده از سوگیری هنجاری و برچسب زنی به افراد جامعه می‌باشد و ارزش و اعتبار اجتماع را وابسته به مکان زندگی آنان ارزیابی می‌کند. نگاهی که به دور از بینش جامعه‌شناسی و انسان‌مداری است. وقتی روایت، «روستاتبارها» را به‌طور ضمنی یا صریح عامل «تنزل فرهنگی» می‌خواند، در حقیقت، مهاجران را از سوژه‌ی تاریخ شهری به «مسئول بحران» تبدیل می‌کند. چنین رویکردی با دو مسئله اساسی مواجه است:

۱. نخست آن‌که تقسیم جامعه شهری به دو دسته کلی «شهرتبار» و «روستاتبار» تصویری بیش از حد ساده‌شده از واقعیت پیچیده تحولات جمعیتی تهران ارائه می‌دهد. در مطالعات جامعه‌شناسی شهری، مهاجرت یکی از مهم‌ترین عوامل شکل‌گیری شهرهای بزرگ به شمار می‌رود و تقریباً همه کلان‌شهرهای جهان در طول تاریخ خود پذیرای موج‌های مختلف مهاجرت بوده‌اند. در این چارچوب، مسائل اجتماعی و فرهنگی شهرها معمولاً حاصل تعامل مجموعه‌ای از عوامل ساختاری، از جمله سیاست‌های اقتصادی، الگوهای توسعه شهری، نظام توزیع منابع و ساختارهای قدرت، هستند و نمی‌توان آن‌ها را صرفاً به منشأ جغرافیایی یا پیشینه سکونت‌ی گروه‌های اجتماعی نسبت داد.

۲. مسئله دوم به نوع نگاه ارزشی موجود در این تحلیل بازمی‌گردد. در برخی بخش‌های کتاب، تفاوت میان گروه‌های اجتماعی نه صرفاً به‌عنوان یک واقعیت جمعیتی، بلکه به‌عنوان نوعی سلسله‌مراتب فرهنگی مطرح شده است؛ به گونه‌ای که فرهنگ شهری به‌عنوان الگوی مطلوب و فرهنگ روستایی به‌عنوان منشأ برخی ناهنجاری‌های اجتماعی معرفی می‌شود. چنین نگاهی از منظر جامعه‌شناسی معاصر با چالش‌های جدی روبه‌رو است، زیرا پژوهش‌های انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی نشان می‌دهد که فرهنگ‌های روستایی و شهری هر یک دارای نظام‌های ارزشی و اجتماعی خاص خود هستند و نمی‌توان یکی را به‌طور کلی بر دیگری برتر دانست. در نتیجه، نسبت دادن مشکلات اجتماعی شهر به پیشینه روستایی مهاجران می‌تواند به نوعی سوگیری و تحمیل نظر شخصی در تحلیل اجتماعی منجر شود.

در ادامه بحث اجتماعی کتاب، در فصل هفتم با عنوان «تهران چه شده است؟» به بررسی تحولات شهر در دوره پهلوی اول می‌پردازد. در این بخش، نویسنده نقش برخی مدیران شهری آن دوره از جمله «کریم بوذرجمهری» را در تغییرات شهر مورد توجه قرار می‌دهد و پیشینه روستایی او را یکی از عوامل تأثیرگذار در نوع مداخلات شهری می‌داند. به‌زعم نویسنده، این پیشینه سبب شده است که تحولات شهر بیشتر در سطح ظاهری باقی بماند و ساختار بنیادی شهر تحولی اساسی نداشته باشد. بر همین اساس، تغییرات آن دوره به نوعی «تعویض در و دیوار و پنجره‌های یک بنا» تشبیه می‌شود که در آن اسکلت اصلی شهر همچنان دست‌نخورده باقی مانده است. با این حال، در همین بخش کتاب دو ارزیابی متفاوت و تا حدی متناقض از تحولات شهرسازی دوره رضاشاه ارائه می‌شود:

۱. از یک سو، این دوره به‌عنوان مرحله‌ای معرفی می‌شود که تغییرات چشمگیری در کیفیت زندگی شهری تهران ایجاد کرد و موجب ارتقای شاخص‌های شهری شد.
۲. از سوی دیگر، همان تحولات به‌عنوان نشانه‌ای از رکود شهری تهران توصیف می‌شود.

چنین دوگانگی در ارزیابی، بدون ارائه چارچوب تحلیلی مشخص برای توضیح تفاوت این برداشت‌ها، موجب می‌شود تصویر ارائه‌شده از تحولات شهری آن دوره از انسجام لازم برخوردار نباشد و اعتبار علمی و پژوهشی آن تضعیف گردد. بررسی اسناد تاریخی و مطالعات مربوط به تحولات شهری تهران در دوره پهلوی اول نشان می‌دهد که این دوره با مداخلات گسترده در ساختار فضایی شهر همراه بوده است. احداث خیابان‌های جدید، تخریب بخش‌هایی از بافت قدیم، ایجاد میدان‌ها و ساختمان‌های دولتی و شکل‌گیری شبکه جدید معابر از جمله اقداماتی بود که ساختار فضایی تهران را به‌طور بنیادین تغییر داد. این تحولات اگرچه در برخی موارد با اهداف نوسازی و مدرن‌سازی شهر انجام شد، اما پیامدهای اجتماعی و فضایی قابل توجهی نیز به همراه داشت. یکی از نتایج مهم این فرآیند، شکل‌گیری الگوهای جدید سکونت در شهر و جابه‌جایی برخی گروه‌های اجتماعی به نواحی شمالی تهران بود؛ روندی که بعدها به تشدید شکاف فضایی میان شمال و جنوب شهر انجامید. در این چارچوب، دوقطبی‌شدن فضایی تهران را نمی‌توان صرفاً به مهاجرت روستاییان نسبت داد، بلکه باید آن را در پیوند با سیاست‌های شهرسازی، تحولات اقتصادی و تغییرات ساختار مالکیت زمین در آن دوره تحلیل کرد.

در مجموع، بررسی بخش‌های اجتماعی کتاب نشان می‌دهد که هرچند نویسنده تلاش کرده است با طرح مفاهیمی مانند «ایران کوچک» و تحلیل الگوهای مهاجرتی به تبیین ساختار اجتماعی تهران بپردازد، اما این تحلیل‌ها در مواردی با تعمیم‌های تاریخی، ساده‌سازی مفاهیم جامعه‌شناختی و گاه رویکردی ارزش‌گذارانه نسبت به گروه‌های اجتماعی و جانبدارانه همراه شده است. در نتیجه، روایت ارائه‌شده از تحولات اجتماعی تهران به‌جای آن که بر تحلیل چندبعدی فرآیندهای تاریخی و ساختاری استوار باشد، بیشتر به تبیین‌هایی تقلیل‌گرایانه و خیالی‌گرایی پیدا می‌کند. در مطالعات تاریخ شهری، فهم تحولات اجتماعی شهر مستلزم توجه هم‌زمان به عوامل جمعیتی، اقتصادی، سیاسی و مکانی است؛ عواملی که تنها در چارچوب تحلیلی جامع و مبتنی بر داده‌های تاریخی قابل اتکا می‌توانند تصویر دقیق‌تری از شکل‌گیری و تحول جامعه شهری تهران ارائه دهند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

بررسی انتقادی کتاب «داستان تهران» نشان می‌دهد که این اثر بیش از آن که در چارچوب یک پژوهش علمی در حوزه تاریخ شهری قرار گیرد، به روایتی توصیفی و تا حدی احساسی، جانبدارانه و گاه خیال‌پردازانه از شهر تهران نزدیک است. هرچند مؤلف تلاش کرده است تصویری کلان از شکل‌گیری و تحولات تهران ارائه دهد، اما این روایت در سطوح مختلف، از چارچوب نظری و روش‌شناختی گرفته تا نحوه استفاده از داده‌ها و منابع، با کاستی‌های جدی مواجه است. این کاستی‌ها به‌ویژه در دو محور اصلی کتاب، یعنی «معیار طبیعی» و «معیار اجتماعی»، به‌وضوح قابل مشاهده است و در نهایت موجب می‌شود روایت ارائه‌شده از تاریخ تهران با استانداردهای پژوهش در تاریخ‌نگاری شهری فاصله قابل توجهی داشته باشد.

● عدم انسجام روایی و منطقی

یکی از اصول بنیادین در پژوهش تاریخی، سازگاری درونی روایت و پرهیز از ارائه تفسیرهای متناقض درباره یک موضوع واحد است. در حالی که در بخش‌هایی از کتاب، تحولات تاریخی تهران به‌عنوان نشانه‌ای از رشد و ارتقای شاخص‌های شهری تفسیر می‌شود. در بخش‌های دیگر همان دوره‌ها به‌عنوان نشانه رکود یا ضعف شهر معرفی شده‌اند. چنین روایت‌های متضادی، بدون ارائه توضیحی روشن درباره زمینه‌های تغییر این وضعیت‌ها، موجب می‌شود چارچوب تحلیلی کتاب دچار ابهام شود. در نتیجه، خواننده با تصویری ناپایدار و گاه متناقض از روندهای تاریخی شهر مواجه می‌شود که ارزیابی دقیق تحولات تهران را دشوار می‌سازد.

● نحوه استفاده از داده‌های تاریخی و زمانی

در برخی بخش‌های کتاب، داده‌های مربوط به دوره‌های متأخر به دوره‌های بسیار پیشین تعمیم داده شده‌اند، بدون آن که شواهد تاریخی هم‌زمان برای چنین تعمیمی ارائه شود. برای نمونه، در بحث مربوط به ترکیب اجتماعی تهران و مفهوم «ایران کوچک»، آمارها و داده‌های مربوط به دوره‌های جدیدتر به دوره پایتختی تهران در عصر قاجار تعمیم داده می‌شود. این نوع جابه‌جایی زمانی که در مطالعات تاریخی از آن با عنوان «زمان‌پریشی» یاد می‌شود، می‌تواند موجب شکل‌گیری برداشت‌های نادرست از گذشته گردد. زیرا شرایط جمعیتی، اقتصادی و اداری تهران در دوره قاجار تفاوت‌های اساسی با دوره‌های متأخر، به‌ویژه قرن بیستم، داشته است. در نتیجه، استنتاج‌هایی که بر چنین تعمیم‌هایی استوار می‌شوند، از نظر روش‌شناختی قابل اتکا نیستند.

● بزرگنمایی طبیعت در شکل‌گیری تهران

در سطحی گسترده‌تر، چارچوب مفهومی کتاب نیز با چالش‌هایی مواجه است. در بخش مربوط به معیار طبیعی، تلاش شده است که تاریخ تهران در پیوندی مستقیم با پیشینه بسیار کهن زمین‌شناختی منطقه تبیین شود. با این حال، پیوند دادن تاریخ شهری با تحولات زمین‌شناختی در مقیاس‌های بسیار کلان، بدون تحلیل دقیق فرآیندهای زمین‌ریخت‌شناسی منطقه، موجب می‌شود روایت کتاب به نوعی بزرگنمایی نقش طبیعت در شکل‌گیری شهر گرایش پیدا کند. در چنین روایتی، به جای تحلیل دقیق نقش عوامل جغرافیایی و زمین‌شناختی در شکل‌گیری دشت تهران، نوعی تصویر کلی و استعاری از «بستر طبیعی» شهر ارائه می‌شود که بیش از آن که به تبیین علمی فرآیندهای طبیعی کمک کند، به ایجاد پیوندی نمادین و خیالی میان طبیعت و هویت شهر می‌انجامد.

● رویکرد جانبدارانه و خیالی به معیار اجتماعی تهران

در محور اجتماعی نیز تحلیل‌های کتاب با جانبداری قابل توجهی همراه است. استفاده از دوگانه «شهرتبار» و «روستاتبار» برای توضیح ساختار اجتماعی تهران و نسبت دادن بخشی از مشکلات فرهنگی یا شکاف‌های شهری به منشأ روستایی مهاجران، بیش از آنکه تحلیلی مبتنی بر داده باشد، بازتاب نوعی سوگیری فرهنگی در روایت تاریخی است. در حالی که پژوهش‌های جامعه‌شناسی شهری نشان می‌دهد که مسائل پیچیده‌ای مانند نابرابری فضایی، شکاف‌های اجتماعی یا تفاوت‌های فرهنگی در شهرهای بزرگ معمولاً حاصل مجموعه‌ای از عوامل ساختاری-نهادی از جمله سیاست‌های اقتصادی، الگوهای توسعه شهری، توزیع نابرابر منابع و تمرکز قدرت سیاسی هستند. در چنین شرایطی، تقلیل این پیچیدگی‌ها به منشأ جغرافیایی گروه‌های اجتماعی، نه تنها از نظر تحلیلی ناکافی است، بلکه می‌تواند به شکل‌گیری برداشت‌هایی نادرست درباره تحولات اجتماعی شهر منجر شود.

● شیوه استفاده از منابع و استنادهای علمی

افزون بر این مسائل مفهومی، یکی از مهم‌ترین نقاط ضعف کتاب به شیوه استفاده از منابع و استنادهای علمی مربوط می‌شود. در بسیاری از بخش‌های کتاب، مطالبی ارائه شده‌اند که به‌وضوح با نوشته‌های موجود در منابع تاریخی، سفرنامه‌ها و آثار پژوهشی درباره تهران شباهت دارند، اما در متن کتاب ارجاع مشخصی به این منابع دیده نمی‌شود. از منظر اصول پژوهش علمی، ارجاع دقیق به منابع مورد استفاده نه تنها یک الزام اخلاقی و حرفه‌ای است، بلکه امکان ارزیابی و بازبینی علمی مطالب را نیز فراهم می‌کند. فقدان چنین ارجاع‌هایی موجب می‌شود که تشخیص منشأ داده‌ها و اعتبار آن‌ها دشوار شود. از سوی دیگر، فهرست منابع ذکر شده در پایان کتاب نیز از نظر علمی بسیار محدود است. تعداد اندک منابع و نیز ماهیت برخی از آن‌ها، که در حوزه مطالعات تهران از اعتبار علمی بالایی برخوردار نیستند، نشان می‌دهد که پژوهش کتاب بر پایه بررسی گسترده ادبیات علمی موجود شکل نگرفته است. این مسئله در حالی رخ می‌دهد که در دهه‌های اخیر حجم قابل توجهی از پژوهش‌های معتبر در حوزه تاریخ، جغرافیا و جامعه‌شناسی شهری تهران منتشر شده است. نادیده گرفتن این منابع و تکیه بر مجموعه‌ای محدود از مراجع، باعث می‌شود تحلیل‌های ارائه‌شده در کتاب از پشتوانه پژوهشی کافی برخوردار نباشند. کتاب «داستان تهران»، از نظر انسجام مفهومی، دقت تاریخی و روش‌شناسی پژوهش با محدودیت‌ها و کاستی‌های جدی مواجه است.

کتاب، تهران را با دو ستون «طبیعت بسیار قدیم» و «جامعه‌ی بسیار متنوع» تعریف کند. روایت کتاب در بسیاری از موارد میان توصیف روایی و تحلیل علمی در نوسان است و در نتیجه، تصویر ارائه‌شده از شهر گاه با بزرگ‌نمایی و اسطوره‌سازی نقش طبیعت و گاه با تقلیل‌گرایی و استعاره ساختارهای اجتماعی همراه می‌شود. افزون بر این، نبود ارجاعات دقیق و محدود بودن منابع مورد استفاده، اعتبار پژوهشی کتاب را بیش از پیش کاهش می‌دهد. از این رو، در میان مجموعه گسترده پژوهش‌های تاریخی و شهری درباره تهران، کتاب «داستان تهران» را نمی‌توان به‌عنوان منبعی معتبر برای تحلیل علمی تاریخ شهر مورد استناد قرار داد. مطالعه تاریخ تهران نیازمند رویکردی است که بر پایه استفاده دقیق از منابع تاریخی، بهره‌گیری از داده‌های معتبر زمین‌شناسی و جغرافیایی، و نیز تحلیل‌های نظری در

حوزه جامعه‌شناسی شهری شکل گیرد. تنها در چنین چارچوبی است که می‌توان روایتی منسجم و مبتنی بر شواهد از تحولات پیچیده شهری تهران ارائه داد؛ روایتی که نه در دام اسطوره‌سازی از گذشته طبیعی شهر گرفتار شود و نه پیچیدگی‌های اجتماعی آن را به تبیین‌هایی خیالی و تقلیل‌گرایانه فروبکاهد.

تهران بیرونی / ۶

داستان تهران

سید محمد بهشتی



تصویر ۱. کتاب داستان تهران، اثر سید محمد بهشتی، تهران: دفتر پژوهشهای فرهنگی، ۱۳۹۵.



- بربریان، مانوئل؛ قریشی، منوچهر؛ ارژنگ روشن، بهرام و مهاجر اشجعی، ارسلان. (۱۳۶۴). پژوهش و بررسی ژرف نو زمین ساخت و خطر زمین لرزه، گسلش درگستره تهران و پیرامون، چاپ دوم، گزارش شماره ۵۶، سازمان زمین شناسی کشور. - بهشتی، سیدمحمد. (۱۳۹۵). داستان تهران. تهران: دفتر پژوهش های فرهنگی.
- نبوی، محمدحسن. (۱۳۵۵). دیپاچه ای بر زمین شناسی ایران. تهران: سازمان زمین شناسی کشور.
- Rieben, H. (1953–1966). *Geological studies of Iran* [Series of publications; specific details unavailable].
- Taylor, F. B. (1908). The geological history of the region of Armenia and Asia Minor. *Journal of Geology*, 16(6), 509–533.
- Wegener, A. (1912). Die Entstehung der Kontinente. *Geologische Rundschau*, 3(4), 276–292.

COPYRIGHTS

Copyright for this article is retained by the authors with publication rights granted to Journal of Critical Reviews (JCR); The Iranian Journal of Critical Studies in Place. This is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution License (<https://creativecommons.org/version4/>)

